



تحلیلی بر  
سینمای برگمان

# پا جای پای استاد

ترجمه: امیرضا نوری زاده  
پیتز رنیر / لس آنجلس تایمز



که به اندازه او فضای ذهنی زنان را به تصویر کشیده باشد و به گفته خود او یکی از دلایل استفاده فراوان از مونولوگ در فیلم‌ها این است که امکان عدم تحرک مطلق را به بازیگرانش برای دقایقی می‌دهد و با توجه به این قصبه قانون قدیمی عدم استفاده مفرط از کلوزآپ‌های متعدد در مورد فیلم‌های برگمان صدق نمی‌کند و اوج استفاده از کلوزآپ‌ها را در فیلم پرسونا و یا نماهای آخر فیلم توت فرنگی‌های وحشی از دکتر سن ویکتور جوستروم می‌بینیم که در پیش چشمان ما در حالی که سرش را بر روی بالش گذاشته، بدل به فردی انتقامجو می‌شود.

تحلیل از زندگی نیز محسوب می‌شود که اوج آن در فیلم‌های فلوت جادویی و لبخندهایی از یک شب تابستانی و یا در صحنه جشن در فیلم فانی و الکساندر هوبد است. زمانی که در فیلم فانی و الکساندر از زبان یکی از شخصیت‌ها می‌شنویم خوشحال باش وقتی ما خوشحالیم و از این دنیا کوچک لذت ببر این در واقع بیان ذهنیت برگمان از زندگی است.

در saraband هم که دیگر می‌تواند غزل خداحافظی او باشد نیز ما شاهد نوستالژی شادی هستیم. ماریان و یوهان که چند بار طلاق گرفته‌اند برای ۳۰ سال با یکدیگر را ندیده‌اند و ماریان او را با دیدار از کلیه تابستانی‌اش منتجب می‌کند و گرچه روابط آنها چندان گرم نیست ولی ماریان خیلی زود درمی‌یابد که دچار اشتباه شده است.

آکتون پسر یوهان به نام هنریک (با بازی بوریه آلتشتاد) در کنار دختر ۱۹ ساله اش کارین (با بازی جولیا دوقنیوس) زندگی می‌کند که آنها نیز رابطه چندان گرمی ندارند. در صحنه‌هایی از یک ازدواج در ۳۰ سال قبل یوهان و ماریان تمامیت فیلم را تشکیل می‌دهند ولی در فیلم saraband ماریان تنها یک تماشاچی است و یوهان نیز خود را مرده می‌پندارد چون پسرش او را چنین می‌خواهد. ماریان هنوز خود را همچون دوران سی سالگی دارای انرژی و شانس می‌داند ولی با این وجود هنوز هم هیچ دلگرمی در گذشته‌اش با یوهان نمی‌بیند و درک این مطلب تماماً خوشحالی و اندوه او را سبب شده است.

از تماشای دیگر saraband می‌تواند فیلمی پیرامون پسر شدن ماریان و همچنین پیر شدن برگمان تلقی شود و این نکته‌ای است که در مورد اکثر فیلم‌های آخر کارگردانان صدق می‌کرده است و نمونه‌های دیگر آن مرده از جان هیوستون و یا میل میهم هوس از بوتول است ولی از لحاظ فنی هیچ چیز تازه‌ای در مورد saraband ندارد اما آنچه تازه است سرسختی برگمان در شرح شرایط تیرین جنبه‌های موجودیت بشر در شرایطی است که اکثر فیلمسازان از آن دوری می‌کنند.

هنگی تهدیدی برای یکدیگر محسوب می‌شوند. آنچه سابقه هنری برگمان را بسیار غیرعادی می‌سازد، آن را در عمل او در ساخت فیلم‌های شخصی از همان ابتدای کار بوده است و در این راه مجموعه ارزشمند بازیگرانش از جمله لیواولمن، ماکس فون سیدو، بیبی اندرسون، گونار یوراشتراند و اینگرید تیلین او را یاری می‌دهند ولی جالب است که برگمان به جز چند استثنا اکثر فیلم‌های خود را در سوئد ساخته است و بسیاری از فیلم‌های مشهورش بویژه فیلم‌های آخر در واقع درام‌های منآژی با حضور چند بازیگر انگشت شمار هستند. اما در بین فیلمسازان کمتر کارگردانی بوده است

را کتمان کرده است و در مقدمه و مجموعه فیلمنامه‌هایش نوشته مشکلات مذهبی از ذهنیت احساسی ناشی نمی‌شوند بلکه زاینده ذهنیت روشنفکری است اما آنچه باعث آزار روحی برخی از تماشاگران فیلم‌هایش می‌شود مذهب گرایی مفرط نیست بلکه هراس و دلهره موجود در بطن فیلم‌هاست. برگمان قصه‌های مذهبی را به افسانه‌هایی مملو از دلشوره برمی‌گرداند و از این رو سه گانه سوئد، نورمستان و همچون دریک آینه او در عین مذهبی بودن، دلهره آور نیز محسوب می‌شوند و در حالی که حضور خداوند در تمامی این آثار محسوس است اما مرد و زن و کودک و والدین

بوده است تا جایی که در مهر هفته ماکس فون سیدو (در نقش یک شوالیه قرون وسطایی و البته الگویی از مرد مدرن) با مرگ شطرنج بازی می‌کند و فریاد می‌زند: «من آگاهی می‌خواهم نه باور». در فیلم چشمه باکره گی نیز که داستان آن در قرون وسطی می‌گذرد پدری قصد دارد تا نقش خود را در مرگ دخترش دخترش دریابد. پدر برگمان یک شخص مذهبی لوتی تند مزاج بود که با حبس کردن برگمان در کمد او را تنبیه می‌کرد و از این رو ناپستی تعجب کرد که چگونه این گونه رفتارها تأثیرات بنیادگرایی‌ای بر فیلم‌هایش داشته است. اما برگمان همیشه ارتدوکسی بودن فیلم‌هایش

- مذهبی را داعی می‌نماید. در هزاره جدید ما دیگر هنرپیشگان سینما را الگو قرار نمی‌دهیم و در کردار آنها به دنبال دستورالعمل‌های رفتاری نیستیم بلکه سایت‌ها و ویلاها امروزه شکل دهندگان مسیر ذهنی ما هستند. اما برگمان چنین نقشی را برای فیلم‌هایش قائل نمی‌شود و در بخشی از یک گفت‌وگو با جان سایمون در پاسخ به گفته سایمون که پرسونا واقعاً فیلمی درباره شخصی دانسته بود که خود را تپه و ناامید می‌بیند، قصد دارد با استفاده از شخصی دیگری به زندگی برگردد اظهار داشت که: «فیلم پرسونا در واقع یک تنش و یک موقعیت خاص است که رخ می‌دهد و می‌گذرد و من چیزی فراتر از آن نمی‌دانم».

البته این یک واقعیت تلخ است که هنرمندان همیشه بدترین مفسران آثار خود هستند ولی برگمان یک هنرمند صادق است. فیلم‌های او به قدری از نظر محتوا غنی هستند که براحتی می‌توان نتیجه گرفت که او از لحاظ ذهنی نیز آسانی متفکر و اندیشمند است و پیش از هر کارگردان دیگری در تاریخ سینما می‌توان او را یکی از فیلمسازان برجسته ادبی نامید و به نظر می‌رسد که همین جاذبه در اکثر آثار برگمان بود که باعث شد، تا ادبیای آمریکایی در دوران پس از جنگ جهانی نیز کمتر فیلم‌های او را یک زان هنری تازه بخواهند. لیونل تریلینگ پس از مرور فیلمنامه‌های برگمان در سال ۱۹۶۰ حتی پارا از این فراتر می‌گذارد و خاطرنشان می‌کند که برگمان تنها فیلمساز معاصر است که درآذهان عمومی یک هنرمند خلاق در زان منحصراً به فرد شخصی‌اش است. این در حالی است که تریلینگ هرگز فیلم‌های او را ندیده بود و فقط از طریق مطالعه فیلمنامه‌ها با آن آشنا شده بود. اما از طرفی برگمان تنها روشنفکران لیبرال را مد نظر نداشت و در فیلم‌هایش مهر تأیید بر روابط و خصوصیات طبقه متوسط نیز دیده می‌شود. تلاش برگمان برای طرح مفاهیم تازه تا حدی نیز بیوفق بود. چرا که اوج دوران فیلمسازی هنری در اواسط تا اواخر دهه ۱۹۵۰ در دورانی که تماشاگران هنوز در صدد فراموش کردن وحشت دوران جنگ دوم جهانی بودند، منتقدان بی‌های فراوانی برای تئوری مؤلف قائل بودند و برگمان نیز به واقع مؤلف فیلم‌هایش بود. فیلم‌های او چه در این دوران و چه در دهه ۱۹۶۰ شدت تحت تأثیر مذهب

ینگمار برگمان سابقه ای طولانی در خداحافظی از سینما دارد. در سال ۱۹۶۶ و پس از اکران فیلم پرسونا او سخنرانی را با عنوان «دهر فیلم»، کار آخر من است» ایراد کرد و وقتی که پس از ساخت فیلم فانی و الکساندر در سال ۱۹۸۳ اعلام کرد که این فیلم واقعاً کار آخر اوست همه تصور کردند این هم یکی از شوخی‌های سوئدی اوست. از آن پس شما تا حدی این گفته او را باور می‌کردید چرا که تنها فعالیت هنری او چند اجرای تلویزیونی بوده است ولی او سرانجام سکوت خود را شکست و فیلمی تحت عنوان saraband را برای تلویزیون در سال ۲۰۰۲ ساخت. این فیلم در شرایطی عرضه شد که بسیاری از تحسین کنندگان او که با تماشای فیلم‌هایی چون مهر هفتم و توت فرنگی‌های وحشی بزرگ شده بودند، او را فراموش کرده بودند و نسل فعلی سینماخواهان نیز که چندین دهه کاری از او ندیده‌اند، او را بیشتر به عنوان یک اسطوره در نظر دارند. در طول این سال‌ها که برگمان فیلمی بر روی پرده نداشت، چندین فیلمنامه برای اسکرین نوشت و البته در کنار نگارش خاطرات و یک رمان بلند، بر روی صحنه تئاتر نیز فعال بود. اما فیلم saraband که در آن زوج جدا شده فیلم صحنه‌هایی از یک ازدواج (۱۹۷۳) یعنی یوهان (الاند یوزفسون) و ماریان (لیواولمن) حضور داشتند، ما را با این اختیار به دوران اوج برگمان می‌برد. تماشای این فیلم برای علاقه‌مندان برگمان همچون دیدار از یک کشور خارجی بود که گرچه تصاویری از آن در ذهنمان است ولی مدت‌هاست که به آنجا سفر نکرده‌ایم. اما زمانی که از زبان یکی از شخصیت‌های «هنریک پسر ناخلف یوهان» می‌شنویم: «گاهی اوقات تصور می‌کنم که مجازات بزرگی در انتظار من است» در می‌یابیم که برگمان هنوز برگمان است. گرچه برگمان با توجه به وسعت فعالیت‌های هنری‌اش هرگز بیگانه نبوده ولی باید اذعان کرد که جهان از زمان یازدهمستگی او تغییرات زیادی کرده و سینماخواهان این روزها به دنبال چیزهای دیگری هستند. برگمان به شکل غیر قابل کتمان یکی از بزرگترین کارگردانان تاریخ سینما است و از همان فیلم نخست نه تنها یک کارگردان سینما بود بلکه به عنوان یک روشنفکر همیشه سوالات بزرگی را پیرامون رابطه انسان و خداوند مطرح کرد و فیلم‌های مملو از سمبل و بیشتر یک کلاس اخلاقی

حاصل پیوسته سلیقه و مهارت

اوج هماهنگی در بکارگیری مواد عالی و طراحی بی‌تفکر.

بدنه باریک از جنس استیل با کیفیت بالا، مکانیزم در ب کثیفی، منحصراً به فرد و صفحه نمایشگر شفاف و بند خالص، استفاده از قطعات آلمنگساز شهر ریویچی، سنکاموتو به عنوان رنگ، موبایل + ۸۸ نوکیا - طراحی شده برای سلیقه‌های برتر.

www.nokiameana.com

NOKIA  
8800



نوکیا  
ارتباط مردمی